

تأثیرپذیری شعر و نثر خاقانی از ادب عربی در دو سطح صورت و معنا

میلاذ جعفرپور^{۱*}، حجت‌الله فسقوری^۲

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه حکیم سبزواری، خراسان رضوی، ایران
۲. استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه حکیم سبزواری، خراسان رضوی، ایران

پذیرش: ۹۰/۷/۱۶

دریافت: ۹۰/۳/۳۰

چکیده

دوره تکوین زبان و ادب فارسی (۴-۶ ه.ق)، بی‌گمان نقطه عطفی در پیشینه پیوند شعر فارسی و عربی به‌شمار می‌آید، زیرا از یک‌سو، با در نظر گرفتن مقتضیات و بستر سیاسی-دینی، زبان عربی در ایران زبانی علمی-ادبی می‌شود و از سوی دیگر وجود شعر مدحی و درباری، موجب استحکام این پیوند می‌شود. خاقانی شروانی (م ۵۹۵ ه.ق)، در این دوره و در تاریخ شعر فارسی یکی از برجسته‌ترین عربی‌گرایان فارسی‌زبان است. زیرا قالب عمده شعر در دیوان وی قصیده است که خود زمینه‌ای برای نمود بیش‌تر این پیوند است. آشنایی عمیق حسان عجم و عجین شدن زبان او با ادب عربی، سبب ایجاد دوگانگی زبانی، در آثار وی شده است. یکی از جلوه‌های این دوگانگی، تقلید مضمونی خاقانی و ایران مفاخره نسبت به ادب‌دانان برجسته زبان عربی، در سطح صوری و معنایی زبان است. کثرت نام برخی بلغای ادب عربی از یک‌سو و تأثیر آوازه و بلاغت شعر آنان در زبان خاقانی از سوی دیگر، سبب شده آینه دیرآشنای آثار خاقانی، نشان‌گر تأثیرپذیری از ادب عربی گردد و ضرورت پژوهش در این زمینه را دوچندان کند. نگارندگان در این پژوهش با هدف نمایاندن گرایش خاقانی به ادب عربی، به بررسی شعر و نثر خاقانی پرداخته‌اند به این صورت که ابتدا انگیزه‌های خاقانی را از این اثرپذیری ذکر کرده‌اند، سپس این اثرپذیری را، در سطح صوری آثار خاقانی با تکیه بیش‌تر بر گونه منثور آن،

که تا کنون موردتوجه نبوده است، نشان داده‌اند و به دنبال آن در سطح معنایی، چند اثرپذیری مضمونی مهم را که در جریان پژوهشی حاضر اشاره‌ای بدان‌ها نشده است، مورد تأمل قرار داده‌اند تا مجموع این بررسی‌ها پاسخی به این پرسش مقدم باشد که آیا عمق تأثیرپذیری خاقانی از زبان و ادب عربی تنها به فراوانی عناصر واژگانی این زبان محدود گشته است یا این‌که خاقانی در بطن آثار خود از سخنوران ادب عربی در دو سطح صوری و معنایی تأثیر پذیرفته است؟

واژگان کلیدی: خاقانی، مفاخره، تأثیر ادب عربی، سطح صوری، سطح معنایی.

۱. مقدمه

شعر باید مثل هر جریان فکری مترقی، با تغییر زمان، تغییر کند و خود را با شرایط جدید وفق دهد، نه این‌که منحصر به عصر خاصی باشد. با تحکیم حکومت عرب‌ها در ایران، اوضاع فرهنگی - اجتماعی تغییر کرد و ایرانیان روزبه‌روز بیش‌تر به‌فراگیری زبان عربی علاقه‌مند شدند. دلیل دیگر رواج عربی در ایران این بود که آن دسته از شاعران ایرانی که درصدد جلب رضایت حکام عرب بودند، به‌ناچار مدایح خود را به‌زبان ایشان می‌سرودند. به‌تدریج ایرانیان چنان مهارتی در عربی یافتند که از معلمان‌شان پیشی جستند و اندکانک در زمینه ادبیات، حتی در سرودن شعر، که هنر اصلی اعراب بود، بر آنان غلبه یافتند؛ نه‌تنها اسلوب آنان را آموختند، بلکه خود به آن حال و هوایی دیگر دادند و افکار جدیدی در آن وارد کردند که برای شاعران کهن عرب، اصلاً قابل تصور نبود. شعر جدید فارسی مواد خود را از همین شعر عربی تغییر یافته‌آخذ کرد و الهام گرفت.

شعر فارسی در زمانی آغاز شد که قصیده‌سرایی رسم معمول شاعران بود. قصیده عربی در آن زمان از اصل خود دور و به‌مداهنه صرف، در باب بزرگان تبدیل شده بود. شاعران ایرانی نیز که در جست‌وجوی حامیان درباری بودند، طبعاً از این مدیحه‌های عربی تقلید کردند. بدین ترتیب، قصیده فارسی در همان آغاز، بدون توجه به جنبه‌های آزادیگی اشعار کهن عرب، جنبه مادی و دنیوی یافت. شاعران ایرانی در قصاید خود از شاعران کهن‌تر عربی الگو برمی‌داشتند، اما می‌کوشیدند از آنان درگذرند و بر ایشان برتری یابند. افکار آنان قرضی بود، اما آن‌قدر هوشمند بودند که آن را به‌نحوی تغییر دهند که به‌زحمت قابل ارزیابی باشد و بدین ترتیب شعر، برای ایرانیان تبدیل به‌صنعت و فن شد (دود پوتا،

۱۳۸۲: ۵۵-۵۶).

خاقانی شروانی یکی از شاعرانی است که در این جریان، پیش‌رو بوده است و پژوهش حاضر پیرامون روشن کردن این فرضیه و مسئله شکل گرفته است که آیا اثرپذیری خاقانی از ادب عربی مانند بسیاری از شاعران دیگر ادب فارسی تنها محدود به سطح واژگانی شده یا این‌که این اثرپذیری در سطح صوری و معنایی نیز راه یافته است؟ آیا این اثرپذیری دارای بسامد و تنوع قابل‌توجهی است؟ ضرورت پژوهش حاضر به این دلیل است که نگاه پژوهندگان را نسبت به پیوستگی ادب فارسی و عربی، متوجه یکی از آبشخورهای مهم این حوزه، یعنی شعر و نثر خاقانی می‌کند و تمهیدی برای توجه و واکاوی افزون‌تر از سوی محققان به‌شمار می‌آید.

۱-۱. خاقانی

با آغاز قرن ششم هجری و غلبه ترکمانان بر ایران و وجود سیاست‌های فرمایشی فرهنگی-اجتماعی که از پشتوانه و حمایت خلافت بغداد برخوردار بود و تلاش و تشویق خلفاء در ترویج زبان و فرهنگ عربی در سرزمین‌های فتح شده که خود موجب عربی شدن دیوان حکمرانان محلی بود، زمینه برای پرورش و تربیت استعدادها بکر و آماده ایرانیان فراهم شد. در یکی از سال‌های پانصدم پس از هجرت^۱، در شروان از پدری درودگر به‌نام علی و مادری ترساکیش، فرزندی به‌نام بدیل^۲ زاده شد که از تربیت عم خود، کافی‌الدین عمر بن عثمان که فرزانه‌ای پزشک و دانشور بود، بهره‌مند شد. این پرورش از هجده سالگی خاقانی شروع شد و تا ۲۵ سالگی او به‌طول انجامید. پس از آن مدتی نیز با وحیدالدین، پسر کافی‌الدین، که همانند پدر دانشمند و پزشک بود، به‌سر برد و در طول این سال‌ها در انواع دانش، سرآمد روزگار خود شد.^۳

خاقانی در طول حیات شعری خود، دو تخلص داشت: در ابتدای کار شاعری، نام هنری‌اش «حقایقی» بود که این نام تنها دو بار در سروده‌های وی آورده شده است^۴، اما بر پاره‌ای از نامه‌هایش، «خاقانی» در کنار دو نام دیگر وی دیده می‌شود. در دیباچه تحفة‌العراقین که خاقانی خود، آن را نوشته است نیز این تخلص ذکر شده است^۵ (کزآزی، ۱۳۸۷: ۶) اما خاقانی در بخش اعظمی از اشعار و منشآت خود تخلص «حسان‌العجم» را به‌کار



می‌برد. خاقانی در تحفة‌العراقین خود، وجه تسمیة این تخلّص را که عمویش، کافی‌الدین عمر بن عثمان، به‌وی داد، این‌گونه بیان می‌کند:

بر لوح سپید من سیه‌فام «ن و القلمی» نوشتت ایام
 ن و القلمم چو بگرییدی یس خواندی برو میدی
 چون دید که در سخن تمام حسان عجم نهاد نامم
 خاقانی را همه شب داج در حضرت مصطفی است معراج
 گر زین سخنان سحر کردار حسان عرب شدی خبردار
 بانگش بزدی ز عالم پاک: یا حسان العجم فدیناک!
 (خاقانی، ۱۳۸۵: ۲۱۳)
 (همان: ۲۱۴)

۲-۱. شعر خاقانی

خاقانی را از مهم‌ترین شاعران سبک ارانی (آذربایجانی)^۶ به‌شمار آورده‌اند؛ سبکی که به‌گفته سبک‌شناسان «بنیان زبان، همان زبان خراسانی است» (شمیسا، ۱۳۸۲: ۱۴۲، ۱۴۳). اگرچه این سخن خطا نیست و زبان این دوره به‌صورت بنیادین و عمیق تحوّل نیافته، به‌کارگیری قابلیت‌های ناشناخته زبان و بالفعل کردن آن‌ها، زبان این دوره را از سبک خراسانی متمایز کرده است. در این دوره در سطح واژگان تحوّل زیادی به‌وجود نمی‌آید و واژه‌های جدید زبانی ساخته نمی‌شود، ولی شاعران معمولاً برای تزیین شعر یا برطرف کردن نیاز واژگانی خود، از شیوه‌هایی چون به‌کارگیری قابلیت زبان در ساخت ترکیب اضافی و وصفی، روی آوردن زبان به‌سوی کلمات و عبارات عربی و ترکی و استفاده از زبان مجازی سود جست‌ه‌اند.

دوره خاقانی را «عصر حاکمیت قصیده فنی»^۷ نامیده‌اند (احمدسلطانی، ۱۳۷۰: ۱۰). افزایش شمار شعرا و کسادی بازار شعر، شاعران این عصر را به‌رقابتی آشکار و نهان فراخواند. قصیده‌سرایان شاید به‌دلیل فقدان اندیشه نو و عدم تحوّل فکری، اجتماعی و در نتیجه ادبی، بیش‌ترین تمرکز خود را بر فنون و صنایع ادبی گذاشتند. در حقیقت تصنّع و تکلف شعر خاقانی محصول چنین شرایطی است.

شعر حادثه‌ای است که در زبان روی می‌دهد و در حقیقت گوینده شعر، با شعر خود، عملی در زبان انجام می‌دهد که خواننده میان شعر او و زبان روزمره و عادی (زبان اتوماتیکی) تمایز احساس می‌کند (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۷۹: ۳). این حادثه و اتفاق زبانی که شعر نامیده می‌شود، کارکرد هنری زبان است و با زبان معیار مردم عادی تفاوت دارد. این زبان از یک یا همه عناصر موسیقایی، آوایی، معنایی و تصویری برخوردار شده است. بی‌تردید بررسی زبان شعر به این علت که مرز آن با عناصر دیگر متداخل است، چندان کار ساده‌ای نیست؛ به‌ویژه درباره شعر شاعری چون *خاقانی* که با تعدد عناصر موسیقایی، خیال و زبان را در هم تنیده است (کرمی، ۱۳۸۹: ۳). درگذشته نیز زبان شعر *خاقانی* توجه منتقدان سنتی را به‌خود جلب کرده بود. آن‌ها با صفاتی کلی چون «مطنطن و پر طمطراق» به‌توصیف آن پرداخته‌اند (شمیسا، ۱۳۸۲: ۱۴۹).

۳-۱. دوگانگی زبانی در شعر *خاقانی*

کاربرد دو زبان به‌وسیله یک فرد را دوزبانی^۸ می‌نامیم. درباره این کاربرد، دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارد. از دیدگاه بلومفیلد^۹ دوزبانه کسی است که بر دو زبان به‌طور کامل و مساوی مسلط باشد یعنی هر دو زبان را بفهمد، به آن‌ها تکلم کند و بتواند به آن دو زبان مطالبی بخواند و بنویسد. دیبولد^{۱۰} دوزبانی را، داشتن حداقل معلومات در دو زبان می‌داند. مه‌کی^{۱۱} بر این باور است که اگر فردی بتواند دو زبان را به‌طور متناوب مورد استفاده قرار دهد، «دوزبانه» نامیده می‌شود. فیثمن^{۱۲} داشتن مهارت در ایجاد ارتباط از طریق مهارت‌های چهارگانه گوش دادن، سخن گفتن، خواندن و نوشتن در دو زبان را شرط دوزبانی می‌داند و گروهی دیگر نیز به‌عدد دو بسنده نمی‌کنند و دوزبانی را یادگیری زبان‌های غیرمادری می‌دانند (ساغروانیان، ۱۳۶۹: ۲۰۲ و ۲۰۱۱).

با این تمهید، در مورد *خاقانی* این نکته را باید به‌یاد داشت که زبان مادری *خاقانی* با توجه به محیط زندگی و زبان اشعار، آذری و فارسی است (فضیلت، ۱۳۸۸: ۲)، ولی زبان شعر فارسی *خاقانی* به‌واژگان فارسی-عربی تمایل بیشتری نسبت به‌واژگان زبان مادری و منطقه سکونتش - یعنی ترکستان- دارد (ایران‌منش، ۱۳۸۹: ۱۶). به این نکته نیز باید توجه داشت که در دیوان *خاقانی* نزدیک به پانصد بیت عربی در قالب قطعات و قصاید وجود دارد

که به دلیل استفاده از واژگان سخت و مغلق صرفاً عربی، پیچیده و مبهم هستند (کوهستانیان، ۱۳۹۰: ۶). اما چرا خاقانی چنین خلاق و پویا زبان عربی را، آن هم به شکلی غریب و دیرآشنا در شبکه پیچیده کلام هنری خود به کار گرفته است؟ جوابی که تا کنون محققان بدان پاسخ گفته‌اند از ره‌گذر دو عامل بوده است:

۱-۳-۱. دانش گسترده زبانی و ادبی خاقانی در عربی

خاقانی چنان‌که از دیوان اشعارش پیداست، تعمق و تبحر شگفتی در اشعار عربی داشته و از به‌کارگیری عبارات، کلمات، کنایات، مثل‌ها و ابیات مشهور عربی در کلامش هیچ ابایی نداشته است. کمتر شاعر صاحب‌نام ادب عربی را می‌بینیم که تا زمان خاقانی حاضر بوده و نامش در نظم و نثر خاقانی نیامده باشد. در حقیقت یکی از راه‌های کشف معانی و گشایش پیچیدگی‌های کلامی خاقانی در اشعارش، تسلط بر زبان و ادب عربی است (علیزاده، ۱۳۸۲: ۷۱؛ دشتی، ۱۳۸۱: ۱۵ و ۲۴؛ سجادی، ۱۳۷۵: مقدمه دیوان ۵۶).

۱-۳-۲. مفاخره

خودستایی در بیان همه شاعران هست؛ حتی در بیان گویندگان بزرگی که به خودستایی نیازی ندارند. این امر شاید ناشی از این باشد که هنرمندان باید به‌نیوغ و اقتدار خود واقف باشند، زیرا بدون اعتماد به‌قریحه و موهبت خویش بارور نمی‌شوند (دشتی، ۱۳۸۱: ۱۹۳). خاقانی شروانی نیز در رسته همین شاعران است. اما چرا مفاخره سبب استفاده پیچیده و کاربرد دور و غرابت استعمال واژگان و زبان تازی در کلام وی می‌شود؟ با کاوشی که نگارندگان در شعر خاقانی به‌انجام رساندند، به این دو دلیل رسیدند:

۱-۳-۲-۱. شاید یک دلیل آن، وجود معارضان و رقیبانی بوده است که می‌خواستند از شأن شعر خاقانی بکاهند، پس خاقانی ناچار به استفاده کردن از زبان تازی به‌صورت علمی و دور از باور رقیبان بوده است (همان: ۱۹۳). نزدیکی به‌خلافیت بغداد و زبان علم بودن زبان عربی، بر این رقابت می‌افزوده است، البته به این موضوع نیز می‌باید توجه داشت که، زبان عربی زبان دین نیز بوده است که خود دلیل مهمی برای کثرت استعمال نویسندگان و شعرای

فارسی از زبان عربی است. در جریان خودستایی و به‌کارگیری زبان عربی، خاقانی آیینۀ دانش عربی و آشنایی خود را با شاعران تازی بیش از پیش می‌نماید و بارها خود و شخصیت‌های محیط پیرامون خود را به‌نمادگونه‌های ادب عربی تشبیه می‌کند تا هرچه بیشتر بر مقام خود بیافزاید.

۲-۳-۱. حسّ تفاخر و خود را بزرگ‌تر از ممدوحان، معاصران و مخاطبان تلقی کردن، سبب شده لحن اشعار خاقانی پرطمطراق و حماسی شود. خاقانی که بارها خود را «حسان‌العجم» نامیده و نزد دیگران نیز به این لقب نام‌بردار شده است، توجّه ویژه‌ای به وقایع صدر اسلام، به‌ویژه زندگی حضرت رسول (ص) و بیان اصطلاحات، منازل و مناسک حجّ، آیات و احادیث و وقایع مربوط به کعبه دارد و از این طریق ضمن تلاش برای رقابت با شاعران بزرگ عرب، قصد دارد به‌شعر خود جلوه و رنگی از تقدّس ببخشد (ایران‌منش، ۱۳۸۹: ۱۶).

۱-۴. سطح صوری و معنایی

۱-۴-۱. سطح صوری

از آن‌جا که هدف پژوهش حاضر نمایاندن گرایش خاقانی به ادب عربی و تأثیرپذیری وی از شاعران این زبان است، دیگر نباید در سطح صوری تنها به وفور و ریخت وازگان عربی توجّه داشت، زیرا در آثار منثور و منظوم خاقانی گاه در عمق صوری و آشکار بیان او، توجّهی خاص به ادب عربی وجود دارد و این نگاه خاص تنها از طریق ذکر نام سخن‌وران ادب عربی، آن‌هم به‌کرآت خود را آشکار ساخته است؛ در حقیقت مهم‌ترین وجه گرایش خاقانی در سطح صوری توجّه به این نکته است که در ادامه به‌تفصیل از آن سخن خواهد رفت.

۱-۴-۲. سطح معنایی

خاقانی در سرودن بسیاری از اشعار خود به‌قصاید سخن‌وران ادب عربی توجّه داشته است که در این مقاله به‌سه مورد از این گونه اشاره می‌شود که در پژوهش‌های پیشین بدان اشاره‌ای نشده است؛ حال آن‌که نمونه‌های مورد بحث، از مهم‌ترین سروده‌های خاقانی

(بندچامه ترساییه، ایوان مداین و قصیده منطق الطیر) هستند و خاقانی مبنای سرودن آن‌ها را بر مفاخره، مقابله و جوابگویی شاعرانی از ادب عربی بنا نهاده است که در ادامه مورد بررسی قرار گرفته است.

۱-۵. پیشینه و روش تحقیق

تا کنون پژوهش‌های بسیاری پیرامون آثار خاقانی، مبهمات، تصحیفات و نشانه‌شناسی شعر وی صورت گرفته و شمار کمی نیز در مورد پیوند او با ادب عربی انجام شده است که از این شمار اندک می‌توان به نمونه‌های ذیل اشاره کرد: در جدیدترین پژوهش، ناصر محسنی‌نیا در مقاله‌ای مدایح نبوی کعب بن زهیر و خاقانی را مورد بررسی قرار داده است. محمدرضی مصطفوی‌نیا در پژوهشی با تکیه بر استعاره، عناصر بلاغی موجود در حبسیات خاقانی و ابوفراس را نشان داده است. محمّدحسین کرمی در تحقیقی که در مورد شعر خاقانی و منتنبی انجام داده، وجوه اشتراک و تفاوت فخر به فضایل دو شاعر را بررسی کرده است. همان‌طور که دانستیم، تحقیق پیرامون پیوند خاقانی و ادب عربی اغلب به صورت موردی و محدود انجام شده است و بستر همه پژوهش‌ها شعر خاقانی بوده است. با در نظر داشتن چنین تحقیقاتی، در این پژوهش بر آنیم تأثیرپذیری شعر و نثر خاقانی از ادب عربی را در دو سطح صورت و معنا نشان دهیم تا ضرورت توجه به صبغه دوگانگی زبان خاقانی را نشان دهیم، نقش زبان عربی و تأثیری را که خاقانی از این زبان در تحوّل شعر خود، پذیرفته است بیان کنیم، سپس جدای از تحقیقات پیشین، نمونه‌هایی از پیوند مضمونی آثار خاقانی و شعرای ادب عربی را که تا کنون محلّ تأمل نبوده است، به صورت توصیفی ارائه دهیم و در پایان، بر اهمّیت آبخور دیگر (اثر منثور خاقانی) که در تحقیقات تطبیقی راهگشای بسیاری از ابهامات است، تأکید کنیم. این مقاله با رویکردی تطبیقی نوشته شده و نتایج تحقیق به شکل توصیفی-تحلیلی ارائه شده است.

۲. بازتاب ادب عربی در شعر و نثر خاقانی

۲-۱. بازتاب در سطح صوری

دانش ژرف زبانی و ادبی خاقانی در لغت عربی و انگیزه مفاخره در اشعار، موجب شکل‌گیری

شبکه درهم تنیده‌ای از نمادگونه‌ها در شعر و نثر وی شده است. در همه این نمونه‌ها خاقانی شروانی خود و محیط درباری خویش را به شعرا و بلغای نامدار ادب عربی تشبیه کرده است. در ادامه به تندی چند از اینان که از بسامد بیش‌تری نیز برخوردارند، اشاره می‌کنیم.

۲-۱-۱. حسّان بن ثابت انصاری

حسّان بن ثابت انصاری (فوت حدود ۴۰ و به قولی ۵۰ یا ۵۴ ق.م)، شاعر بزرگ مخضرم عرب، در مدینه متولد شد. پدر و مادرش از قبیله خزرج بودند. در دوره جاهلیت غسانی‌های شام و نماذری حیره را مدح گفت و در دفاع از پیامبر (ص) و هجو مشرکین و دشمنان ایشان شعر گفت. گویند ۱۲۰ سال عمر کرد. دیوان حسّان مشتمل بر اشعار هجو و فخر و مدح و غزل است. مدایحی که برای کسب مال سروده است، اشعاری دینی-سیاسی هستند. حسّان مؤسس شعر دینی در اسلام به‌شمار می‌رود (دایرةالمعارف فارسی، ۱/ذیل حسّان؛ دهخدا، ۱۳۷۷: ۶/ذیل حسّان؛ الزرکلی، ۲۰۰۷: ۱۷۵/۲؛ مدرّسی، ۱۳۶۴: ۱/۳۲۶؛ محمدی، ۱۳۳۵: ۴۹/۱).

قامت همت بس نازیده، اما به شاخ تمّی نمی‌رسد و دُلّال بس تازنده است اما به گرد آرزو نمی‌رسد... و اگر دیبای معنبر اختران و سقلاطون اخضر آسمان و اطلس اصغر آفتاب و اکسون اسود سحاب و استبرق جنان و عبقری حسّان... کسوت خاصّ مجلس ساختمی، هم خجل‌سار بودمی و سر برنیفراختمی (خاقانی، ۱۳۶۲: ۴۷-۴۸).

و هر وقت که اندیشه حزم و عزم درست گردانیده است که به خدمت درگاه معلی رفع الله شاعنه پیوندد، و از الطاف سجّیت و اصناف اریحیت حضرت علیا اعلاها الله تعالی برگ و نوای زندگی نخیره سازد، توفیق این به‌روزی روزی نیامده است... حضرت اعلی مصطفوی اخلاق را حقها الله تعالی بالمعالی در حضور انس خدمت و حسّان مدحت شدی... لاجرم باو قرب مسافت بی‌مسّ آفت در حوالی کعبه سعادت در بطحاء ناکامی ارادت محروم می‌بدید داشت (همان: ۱۵۳ و ۱۵۴).

اكتساب کمالی را که خدمت بارگاه معلی را نصرها الله احزاب دولته بشاید. چه در آن حضرت مصطفوی سیادات احضرها الله السّعات بی‌فضیلت انسانی منزلت حسّانی نتوان یافت و از پیرایه هنر بی‌بهره نشاید ماند... هر صاحب بضاعت مزجات در آن عزّت‌خانه مصر اوفّ لنا الکیل نتواند گفت (همان: ۱۵۶ و ۱۵۷).

چنان‌که در صدق خدمت‌گاری و خلوص دولت‌خواهی انگشت‌نمای بود، نه انگشت‌کش. اگر در



حضور، سلمان محبت و حسان مدحت بود... هرگز زحمت حضور به حضرت مصطفوی
 علیه الصلاة والسلام نیاورد (همان: ۲۲۸، ۲۵۷، ۲۹۸ و ۳۰۴).

عَدَّتِي فَضِلَ اللَّهُ تَعَالَى حَسَّانَ الْعَجْمِ الْحَقَائِقِي
 (خاقانی، ۱۳۶۲: ۲۹۷)

رشک نظم من خورد حسّان ثابت را جگر دست نثر من زند سبحان وائل را قفا
 (خاقانی، ۱۳۷۴: ۱۷)

زهی تميمه حسّان ثابت و اعشى زهى تيممه سبحان وائل و عتاب
 (همان: ۵۶)

خاقانی ای که نایب حسّان ثابت مصطفاست مداح بارگاه توحید را نکوتر است
 (همان: ۷۶)

مصطفی حاضر و حسّان عجم مدح سرای پیش سیمرخ غمش طوطی گویا بینند
 (همان: ۹۹)

۲-۱-۲. سبحان بن زفر بن ایاس بن عبدشمس بن وائل (م ۵۴ ه.ق.)

از فصیحان عرب است و در سخن گویی و بلاغت بدو مثال زنند، «افصح من سبحان» در
 جاهلیت شهرت یافت. او در زمان پیغمبر (ص) اسلام آورد، ولی حضرتش را درک نکرد. در
 زمان معاویه در دمشق می زیست. می گویند چون معاویه روزی او را افصح عرب خواند،
 برتافت و افزود: «و عجم و انس و جن» (الزّرکلی، ۲۰۰۷: ۷۹/۳؛ مدرّسی، ۱۳۶۴: ۱۷۱/۲).

کهنتر ندانست که آن تشریف را تعویذ محمدی شمارد یا بر ملک دست راست سپارد، یا خاتم
 سلیمان پندارد، یا ملک دست چپ گمارد؟ چون بر آن فصوص و نصوص و اصول و غرایب
 سبحانی و رغایب سبحانی وقوف یافت... (خاقانی، ۱۳۶۲: ۱۶۶ و ۱۶۷).

چون بر مشروح سطر وقوف یافت، در هر سطر و سطر صد هزار کرم سبحانی و کلم
 سبحانی تضمین یافت (همان: ۲۳۵).

ادیب و دبیر و مفسّر نبود نه سبحان به عرف زبان عنصری
 (خاقانی، ۱۳۷۴: ۹۲۷)

له ید فضل زندها العلم والحجی فقس لها ظفر و سبحان اصبع
 (همان: ۹۵۸)

من که خاقانیم از آب نشابور بچشم بیگرم صورت سحران به خراسان یابم

(همان: ۲۹۸) ۱۳

۲-۱-۳. ابوالفرج عبدالواحد بن نصر بن محمد حنطبی مخزومی بیغا

از شاعران بزرگی است که مدتی در خدمت سیف‌الدوله بن حمدان، که از ۳۳۳ تا ۳۶۵ در حلب فرمانروایی کرد، بوده است. وی به سال ۵۳۹۸ ه. ق. درگذشت. در لقب بیغا گروهی گفته‌اند که از حسن فصاحت وی بوده است و پاره‌ای لکنت زبان وی را سبب آن دانسته‌اند (الزرکلی، ۲۰۰۷: ۴۳/۲؛ مدرّسی، ۱۳۶۴: ۱۶۲/۱؛ ابن‌خلکان، بی تا: ۳۷۱/۲).

هر عالم مصنّف مدقّق که عدّت اختراع میانی فکر و قوّت اقتراح معانی بکر دارد، چون تأمل شافی و نظر محقق درین ترتیب‌های معجزمزاج و أغلوطه‌اء سحرآمیز کند، داند که این غایت ابداع است در صورت عبارت نگاشتن و ارواح معنی زنده داشتن... و از بلغا، ابوالفرج بیغا؛ و از خطبا، ابن‌طباطبا؛... در مزایای جاه او هیچ خلل راه نیابد (خاقانی، ۱۳۶۲: ۱۷۷).
من کهتر را بدان ماند که حسّان ثابت مؤیّد روح القدس بر عتبه جلال مصطفوی علیه الصلوات الرّحمن و یا سیّد بلغا بلفرج بیغا در جاه سیف‌الدوله پادشاه شام (همان: ۲۹۸) ۱۴.

۲-۱-۴. ابو عقیل لبید بن ربیعہ العامری المضرّی

از اشراف و شجاعان قوم خود بود. شاعر مخزومی است که دو دوره جاهلی و اسلامی را درک کرده است. وی یکی از اصحاب معلقات سبّعه است (الزرکلی، ۲۰۰۷: ۲۴۰/۵؛ مدرّسی، ۱۳۶۴: ۲۹/۳).

خاقانی سه بار در دیوان (خاقانی، ۱۳۷۴: ۲۵۰، ۲۸۸، ۴۲۵) و دو بار در منشآت خود نام لبید را آورده است، امّا نمونه‌ای جالب توجه از این یادکردها را در منشآت می‌بینیم که در آن خاقانی خود و دربار شاه شروان را ۱۵ بار به نمادگونه‌های برجسته نظم و نثر عربی و درباری که آن‌ها در آنجا خدمت می‌کردند، تشبیه می‌کند. این نمونه از کاربرد نام و تشبیهات که شاعر در آن خود را از نظر مقام و منزلت ادبی به جایگاه ۱۵ ادیب عربی‌زبان می‌رساند، در گستره زبان و ادب فارسی، بی‌سابقه است؛ این کاربرد تنها در منشآت خاقانی موجود است که بسامد بالایی نیز دارد. نکته جالب توجه این است که نظیر همین تشبیه را در ادامه برای شعرا و نویسندگان فارسی به‌کار می‌برد امّا، پس از بلغای ادب عربی؛ مانند:



در ضلال انعام چنین صدری که صدور عالم، استکمال مکارم از ذات مکرمش کنند، من کهتر را بدان ماند که **حسان ثابت** مؤید روح القدس بر عتبه جلال مصطفوی علیه صلوات الرحمن، یا **کعب مدحت‌خوان** با تشریف برد یمن، هم در آن حضرت سیادت؛ یا **ابولیلی جعدی** با تبجیل دعا لافض الله فاک، هم در آن معرس سعادت؛ و **لیبید عامری** در کف کرامت و امامت عمری؛ **طرفه بن العبد** در ایوان مندمت ملک عمرو بن هند؛ و **نابغه ذبیانی** در دار نعیم پیشگاه بوقابوس بن نعمان منذر؛ و **زهیر بن ابی سلمی** در کف همت هرمزبن سنان؛ و **ابوداود حاذق حذاقی** در حسن جوار کعب عامه الایادی که باسر ایادی بود و مجلی سخنان اوایل؛ **سحبان وایل** در ظل و ظلّ سحاب و ابل، **طلحه طلحات الخزاعی**. که راکعی راعی و مراعی سادات بود و **فرزدق** تحت شعاع فرّ و احتشام هشام؛ و **سید بلغا بلفرج ببغا** در جناح جاه سیف الدوله پادشاه شام؛ و **حسن بن هانی** در مجلس انس امین ابن الرشید و **بحتری** در جناب مکرمت فتح بن خاقان و **ابو تمام** ذروه فضل ملک طوق... (خاقانی، ۱۳۶۲: ۲۹۸).

۲-۲. بازتاب در سطح معنا

در سطح معنایی، شعر **خاقانی** تأثیری فراوان از ادبای عرب گرفته است؛ البتّه این نکته را باید به یاد داشت که این بهره‌گیری به‌گونه‌ای مستقیم نبوده، بلکه با خوانش شعر و برقراری ارتباط سبکی- معنایی متوجه اثرپذیری شعر **خاقانی** از نمادگونه‌های ادب عربی در سطح معنایی خواهیم شد. در پی به‌ذکر چند نمونه که تا کنون مورد بررسی قرار نگرفته است، می‌پردازیم.

۲-۲-۱. اثرپذیری خاقانی از مدرک بن علی بن محمد شیبانی

خاقانی علاوه بر دانش‌های معمول زمان خویش، به اصطلاحات دین مسیح نیز آگاه بوده است و گفته‌اند این‌گونه اطلاعات او، به این دلیل است که مادرش در آغاز بر دین نصاری بوده است؛ لیکن بدون شک، قرب مسافت شهر شروان (زادگاه **خاقانی**) به سرزمین مسیحیان و وسعت دایره مطالعات او در این باب مؤثر بوده است. این توجه **خاقانی** به مصطلحات ترسایی این باور را در محققین به وجود آورده که **خاقانی** شعر **شیخ مدرک بن علی بن محمد شیبانی** را که در حق معشوق ترسای خود سروده است و در کتب عربی انتشار یافته و خیلی قبل از عصر **خاقانی** بوده است، دیده (علیزاده، ۱۳۷۸: ۷۱) و به وضوح اصطلاحات ترسایی را در قصیده مشهورش «بندچامه ترساییه» که در مدح **آندرونیکوس کمننوس** سروده، به کار گرفته است (کزآزی، ۱۳۸۷: ۷۹).

یا عمرو بالحق مع اللاهوت	والرّوح روح القدس و الناسوت
ذاک الّذی فی مهده المنعوت	عوض بالنطق عن السکوت
بحقّ ناسوت ببطن مریم	حلّ محلّ الریق منها فی الفم
بحقّ من فی شامخ الصوامع	من ساجد لربه و راکع
بیکى اذا ما نام کلّ هاجع	خوفاً من الّله بدمع هامع
بحقّ ما یؤثر عن شمعون	من برکات النّخل و الزّیتون
بحقّ اعیاد الصلیب الزّهر	و عید اشمونی و عید الفطر
و عید شعیاء و بالهیاکل	والذّخن اللاتی بکف الحامل
بکلّ قداس علی قداس	قدسه القس مع الشّمّاس
و قربوا یوم خمیس النّاس	و قدموا ککّاس لکلّ حاس

(نقل از کتاب ثمرات الاوراق الموشی به‌هامش کتاب المستطرف، جزء الثانی: ۳۲ و ۳۵)

مقایسه این نمونه از پیشینه شعر ترسایی در ادب تازی با قصیده ترساییه خاقانی در ادب فارسی، نشان‌دهنده گوه‌های مشترک بسیاری در به‌کارگیری مصطلحات و آداب و رسوم مسیحیان است. در این مقایسه باید توجه داشت که نگارندگان تا جایی که به کاوش پرداخته‌اند، در زبان عربی شاعری را نیافتند که مانند شیخ مدرک بن محمد شیبانی تا این اندازه و با این بسامد، در به‌کارگیری اسامی و اصطلاحات آیین مسیحیت در شعرش، فعال باشد. اصطلاحاتی که در هر دو نمونه مشخص شده‌اند، تنها اندک نمونه‌هایی هستند که شاعر اصطلاحات آیین ترسایی را با این بسامد به وام گرفته است:

گشایم راز لاهوت از تفرّد	نمایم ساز ناسوت از هیولا
چه بود آن نطق عیسی وقت میلاد	چه بود آن صوم مریم گاه اصفا
به مهد راستین و حامل بکر	به دست و آستین باد مجرا
به بانگ و زاری مولوزن از دیر	به بند آهن اسقف بر اعضا
به بیخ و شاخ و برگ آن درختی	که آمد میوه‌اش از روح معلّا
به خمسین و به نوح و لیل الفطر	به عید هیکل و صوم العذارا

به ناقوس و به زَنار و به قنبدیل به یوحنا و شَماس و بحیرا
 به روح القدس و نفخ روح و مریم به انجیل و حواری و مسیحا

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۲۵، ۲۶، ۲۷)

با نگاهی گذرا متوجه شباهت‌های این دو قصیده می‌شویم. به احتمال زیاد، خاقانی قصیدهٔ شبیانی را مورد مطالعه قرار داده است، زیرا بنا به نقل کتاب *ثمرات الاوراق* که در هامش کتاب *المستطرف* در مصر به چاپ رسیده، از کتاب *مصارع العشاق* تألیف *اثیرالدین ابوحنیان*، این قصیده و سرگذشت آن مدت‌ها قبل از سال ۴۳۲ ه.ق. شهرت یافته است؛ یعنی ۱۵۰ سال پیش از مرگ خاقانی (علیزاده، ۱۳۸۲: ۷۰).

۲-۲-۲. تأثیرپذیری خاقانی از بحتری

مورد دیگر تأثیرپذیری خاقانی، از بحتری (۲۰۶-۵۲۸۴.ق.) در ایوان مداین است. چون بحتری از مشاهیر شعرای عرب بوده، به‌طور قطع، دیوان شعر او از نظر خاقانی گذشته است^۵، زیرا با آن همه تبخّر و اطلاع که شاعر *شروان* در ادبیات عرب داشته، بعید به‌نظر می‌آید که دیوان بحتری را ندیده باشد. هرچند در وزن و قافیۀ این دو قصیده وجه‌شباهتی در میان نیست و در مضامین ابیات هم موارد تشابه بسیار اندک است، اما در باعث و محرک و هدف و غایت که عبارت از بیان احساسات شاعرانه در مشاهدهٔ طاق کسری و تنبیه و اعتبار از انقلاب روزگار و وصف ایوان مدائن و شوکت و شکوه پادشاهان باستانی ایران است، هر دو قصیده اتحاد تمام دارند. درجهٔ احساس بحتری در این قصیده بسیار آشکار است، زیرا او ایرانی نبوده و ایوان مدائن که برهان جلال و عظمت باستانی ایران است، از مفاخر اجداد و نیاکان قوم او نبوده است و تنها به‌شکرانهٔ منت و نعمتی که پادشاهان ایران بر سیف‌نویزن، پادشاه یمن در جنگ با حبشه روا داشته‌اند، این قصیده را سروده است؛ چنان‌که خود او نیز در آخر قصیده این نکات را بیان می‌کند:

ناک عندی و لیست اللدّار داری باقتراب منّی و لالجنس جنسی
 غیر نعمی لاهلها عند اهلّی غرسوا من نکائها خیر غرس

(بحتری، ۱۹۸۵: ۵۲ و ۵۳)

در قصیدهٔ خاقانی تنبیه و اعتبار غلبه دارد و بیشتر ابیات قصیدهٔ بحتری را وصف ایوان

کسری و تصویر عظمت و قدرت *انوشیروان* و پادشاهان ایران فراگرفته است. دو نکته مهم در اوایل قصیده بحتری به نظر می‌رسد، یکی این‌که شاعر در زمانی‌که از هر طرف غم و اندوه بر روح او چیره شده و جفای اهل روزگار او را خسته و دل‌شکسته کرده است، رخت سفر می‌بندد و عزم دیدار ایوان مدائن می‌کند تا بدین وسیله دل اندوهگین و قلب مجروح و حزین خود را تسلی بخشد و با چشم خود بی‌وفایی روزگار را در این آیینۀ عبرت ببیند. دوم آن‌که بحتری با آن‌که خود عرب است و رسم شاعران عرب ندبه و گریه بر اطلال و دمن معشوقه‌های خود بوده، در این قصیده می‌گوید، شاعر باید بر چنین آثار و اطلالی که مظهر بزرگی و عظمت و نمایان‌گر تحول است گریه و ندبه کند، نه بر خرابه‌های خرد و محقری که در وسط بیابان وحشتزایی افتاده است. بحتری در این چکامه که شمار ابیات آن ۵۶ بیت است، ۴۵ بیت را تماماً به‌وصف ایوان کسری و عظمت شاهان ایران اختصاص داده است. این نقد و تحلیل به‌هیچ روی از قدر و منزلت *خاقانی* نمی‌کاهد، زیرا اگر *خاقانی* در برابر بحتری چنین کاری را پدید نمی‌آورد به ادبیات فارسی لطمه و خللی وارد می‌گشت؛ به‌همین دلیل قصیده ایوان مدائن *خاقانی* در اوایل دوره تجدّد و نهضت علمی و ادبی ایران اهمیت بسزایی یافت. گذشته از این‌ها، قصیده *خاقانی* از لحاظ ادبی همان‌طور که در بالا اشاره شد، یکی از شاهکارهای شاعرانه به‌شمار می‌آید و مشتمل بر بدایع تشبیهات و استعارات و تلمیحات بسیار است. *خاقانی* در ابداع معانی به‌هیچ‌وجه مزاحم بحتری نشده و به‌کلی تغییر مسیر داده و راهی دیگر در پیش گرفته است و این مطلب خود دلیل عظمت مقام و بلندی پایه اوست (علیزاده، ۱۳۸۱: ۷۲). آنچه در ابیات ذیل آورده می‌شود، خود گویای آرای بالا است:

یَتَخَضَّنِي مِنَ الْكَأْبِ إِذْ يَبْ	دُو لَعَيْنِي مُصْبِحاً أَوْ مُمْسِي
مَزْعَجاً بِالْفِرَاقِ عَنِ أَنْسِ الْإِلفِ	عَزّاً أَوْ مَرْهَقاً بِتَطْلِيْقِ عِرْسِ
عَكَّسَتْ حَظُّهُ اللَّيَالِي، وَبَاتِ	مَشْتَرِي فِيهِ، وَهُوَ كَوَكْبٍ نَحْسِ
فَهُوَ يُبِيدِي تَجَلُّداً وَعَلَيْهِ	كَلْكَلٌ مِنْ كَلَاكِلِ السَّهْرِ مُرْسِي
لَمْ يَعِبهُ أَنْ بُرِّمَنْ بَسْطِ السَّديِّ	بِأَجِّ وَاسْتَلُّ مِنْ سُنُورِ الدَّمَقْسِ
مُشْمَخِرٌ تَعْلُوأَهُ شَرَفَاتُ	رُفِعَتِ فِي رُؤُوسِ رَضْوِي وَقُدْسِ
لَيْسَ يُدْرِي أَصْنَعُ إِنْسٍ لِحِنُّ	سَكْنُوهُ أَمْ صُنْعُ جِنِّ لْإِنْسِ
غَيْرَ أَنْيَ أَرَاهُ يَشْهَدُ أَنْ لَمْ	يَكُ بَانِيهِ فِي الْمَأْوكِ بِنِكْسِ

(بحتری، ۱۹۸۵: ۳۶-۴۴)

ایوان مدائن را آیینۀ عبرت دان	همان ای دل عبرت‌بین از دیده عبرت‌کن همان
پند سر نداننه بشنوز بن ندان	ندانۀ هر قصری پندی دهدت نونو
حکم فلک‌گردان یا حکم فلک‌گردان	گویی که نگون کردست ایوان فلک‌وش را
خاک در او بودی دیوار نگارستان	این است همان ایوان کز نقش رخ مردم
دایلم ملک بابل، هندو شه ترکستان	این است همان درگه کو را ز شهان بودی
بر شیر فلک حمله شیر تن شادروان	این است همان صفه کز هیبت او بردی

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۳۵۸ و ۳۵۹)

۲-۲-۲. اثرپذیری خاقانی از صنوبری

احمد بن محمد بن حسن بن مرار جزری رقی ضبی حلبی، مکتبی به ابوبکر یا ابوالقاسم، شاعر قرن چهارم هجری است. در انطاکیه متولد شد. پاره‌ای از اشعار او در مدح خاندان رسول (ص) است. وی به دربار سیف‌الدوله حمدانی منسوب بوده است. درگذشت وی را به سال ۳۳۴ ه.ق. نوشته‌اند (الزرکلی، ۲۰۰۷: ۲۱۰/۳؛ مدرسی، ۱۳۶۴: ۴۹۵/۲؛ دهخدا، ۱۰/۱۰۱ ذیل صنوبری؛ حناالفاخوری، ۱۳۸۶: ۵۲۲).

در کتاب‌خانه سیف‌الدوله به کار پرداخت. او دوست‌دار سیر و سیاحت بود، به طبیعت و زیبایی‌های آن عشق می‌ورزید و از آن برای سرودن اشعار خود الهام می‌گرفت. صنوبری چنان در وصف طبیعت نام‌آور شد که برخی ناقدان عرب او را نخستین شاعر طبیعت دانسته‌اند (حناالفاخوری، ۱۳۸۶: ۵۲۲). در این باب اشعار زیادی از او بر جای مانده است که «روضیات» نام دارد. صنوبری طبیعت را با همه فعالیت و حرکت و پویایی آن تصویر کرده و در آن زندگی دمیده است (همان: ۵۲۲).

او در بسیاری از قصاید و قطعات خود، مناظره میان گل‌ها از جمله گل نرگس، بابونه، سوسن، شقایق، بنفشه، گل سرخ و ... را به تصویر کشیده است (البستانی، ۱۹۹۸: ۲۱۷-۲۲۹). واضح است که خاقانی با آن همه آگاهی و احاطه‌ای که بر ادبیات عرب داشته، روضیات صنوبری را از نظر گذرانیده و در قصیده مشهور خود با این مطلع: «زد نفس سر به مهر صبح ملمع نقاب/ خیمه روحانیان کرد معنبر طناب» (خاقانی، ۱۳۷۵: ۶۲)، نظری به اشعار وی داشته

است، زیرا هم اسامی گل‌ها در هر دو قصیده مشترک‌اند و هم قالب هر دو شعر مناظره بر سر کیفیت و رجحان گل‌هاست (علیزاده، ۱۳۸۱: ۷۳).

شاخ جواهرنشان ساخته خیرالنثار	سوسن سوزن‌نمای دوخته خیرالشیاب
فاخته گفت از نخست مدح شکوفه که: «نخل	سازد از آن برگ تلخ، مایه شیرین لعاب
بلبل گفتا که: «گل به ز شکوفه است؛ از آنک	شاخ جنبیت‌کش است؛ گل شه والجناب
قمری گفتا: «ز گل مملکت سرو به	کاندک بادی کند گنبد گل را خراب
ساری گفتا که: «هست سرو زمن پای‌انگ	لاله از او به که کرد دشت به دشت انقلاب
صلصل گفتا: «به اصل، لاله دورنگ است؛ از او	سوسن یک‌رنگ به، چون خط اهل‌النواب
تیپو گفتا: «به است سبزه ز سوسن؛ از آنک	فاتحه صُفح باغ اوست، گه فتح باب
طوطی گفتا: «سمن به بود از سبزه؛ کو	بوی ز عنبر گرفت؛ رنگ ز کافور ناب
هدهد گفت: «از سمن، نرگس بهتر، که هست	کرسی جم ملک او؛ و افسر افراسیاب

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۶۴-۶۵)

این قصیده که عنوان «منطق‌الطیر» را به‌خود گرفته است، داستان مناظره مرغان بر سر عناصر طبیعت و جانب‌داری هر یک، از یکی از عناصر طبیعت است. چنان‌که در ابیات بالا نشان داده شده، هر مرغ به‌ترتیب شروع به مدح و ستایش یک گل یا درخت می‌کند و سرانجام هدهد که در نمادشناسی عرفانی، راهبر و مرشد سالکان و نمونه انسان کامل است، نرگس را برتر از همه گیاهان می‌شمارد؛ اما پرندگان برای داوری به‌نزد عنقا یا همان سیمرغ می‌روند. خاقانی در این بیت گوشه و کنایه‌ای به‌توصیفات و وصف‌های صنوبری از نرگس دارد، زیرا در اشعار پراکنده‌ای که از این شاعر شامی در منتخبات و تذکره‌ها به‌جا مانده^{۱۶}، در کنار وصف بسیاری از گل‌ها و گیاهان، نرگس را بیش‌تر وصف و تعریف می‌کند و حتی اشعاری جداگانه در وصف نرگس دارد. در اینجا است که خاقانی در ادامه قصیده، خود را به‌جای عنقا می‌گذارد و این‌گونه جواب هدهد (صنوبری) را می‌دهد:

این همه نورسنگان بچه حورند، پاک	خورده‌گه از جوی شیر؛ گاه ز جوی شراب
گرچه همه دلکشند، از همه گل نغزتر	کو عرق مصطفاست؛ وین دگران خاک و آب
هادی مهدی غلام؛ امی صادق کلام	خسرو هشتم بهشت، شحنه چارم کتاب

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۶۶)

نگارندگان بر این باورند که خاقانی در این قصیده تلویحاً به صنوبری این نکته را گوش زد می‌کند که گل‌ها و گیاهان هیچ برتری خاصی نسبت به یکدیگر ندارند، بلکه اگر هم، رجحانی وجود دارد، خاص گل سرخ است؛ به دلیل جایگاه ویژه این گل در معتقدات اسلامی؛ زیرا در فرهنگ ایرانیان پس از اسلام، گل سرخ را بررسته از چکیدن عرق پیامبر اسلام (ص) تلقی می‌کنند (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۱/ذیل گل). اما برداشت صنوبری از رجحان نرگس بر دیگر گل‌ها، برآیندی ادبی است، زیرا شاعران در زبان ادبی چشمان معشوق را به نرگس تشبیه می‌کنند و به همین دلیل نرگس در نگاه شاعران جایگاهی فراتر از دیگر گل‌ها دارد. به هر روی، از مقایسه این دو نمونه از شعر خاقانی و صنوبری دو نتیجه به دست می‌آید؛ نخست بهره‌گیری و توجه گسترده خاقانی به اشعار عربی متقدمان و دیگری برداشت دینی خاقانی از مناظره مرغان در مورد برتری گل‌ها و جواب گفتن او به صنوبری است.

اینک به نمونه‌ای از اشعار صنوبری در وصف و ویژه‌داشت گل نرگس است اشاره

می‌کنیم:

شعر «معركة بين الازهار» صنوبری:

حَجَلُ الْوَرْدِ حِينَ لَاحَظَهُ النَّرْجِسُ	مَنْ حَسَنِهِ، وَ غَارَ الْبَهَارُ
فَعَلَتْ نَاكَ حُمْرَهُ؛ وَ عَلَتْ نَا	صُفْرَهُ، وَاعْتَرَى الْبَهَارَ اصْفِرَارُ
وَ عَدَا الْأَفْحُوَانُ يَضْحَكُ عَجْبًا	عَنْ ثَنَائِهَا لِثَامُهِنَّ نُضَارُ
ثُمَّ نَمَّ النَّمَامُ، وَ اسْتَمَعَ السُّوسُنُ	لَمَّا أَذِيَعَتِ الْأَسْرَارُ
عِنْدَهَا أَبْرَزَ الشَّقِيقُ خُدُودًا	صَارَ فِيهَا، مِنْ لَطْمِهِ، آثَارُ
سُكِبَتْ، فَوْقَهَا، دَمُوعٌ مِنَ الطَّلِّ	كَمَا تُسْكَبُ الدُّمُوعُ الْغَزَارُ
فَاكْتَسَى الْبَيْفَسُجُ الْعَضُّ أَثْوَابَ	حِدَادِ، وَ خَانَهُ الْأِصْطِبَارُ
أَضْرَّ السَّقَامُ بِالْيَاسْمِينِ الْعَضُّ	وَ حَتَّى آذَى بِهِ الْإِضْرَارُ
ثُمَّ نَادَى الْخَيْرِيُّ فِي سَائِرِ الزَّهْرِ	فَوَافَاهُ جَحْفَلٌ جَرَّارُ
فَاسْتَجَاشُوا عَلَى مُحَارِبِهِ الْنَرْجِسِ	بِالْجَحْفَلِ، الْأَنْذَى لَا يُيَارُ
فَأَتَوْا فِي جَوَاشِينِ سَابِغَاتِ	تَحْتَ سَجْفِ، مِنَ الْعَجَاجِ، يُثَارُ

ثُمَّ لَمَّا رَأَيْتُ ذَا النَّجْرِيسِ الْغَضُّ ضَعِيفًا مَا إِن لَدَيْهِ انْتِصَارُ
 لَمْ أَزَلْ أَعْمَلُ التَّطَافُفَ لِلْوَرْدِ حِذَارًا أَنْ يَغْلِبَ النُّوَارُ
 فَجَمَعْنَاهُمْ لِنَذَى مَجْلِسٍ فِيهِهِ تُغْنَى الْإِطْيَارُ وَالْأَوْتَارُ

(البستانی، ۱۹۹۸: ۲۲۳)

در این نمونه، تشابه مناظره مرغان در منطق الطیر خاقانی با مسئله و مناظره گل‌ها در شعر صنوبری و تأثیرپذیری خاقانی از وی بیش از پیش آشکار می‌شود.

۳. نتیجه‌گیری

۱. برآیند کلی این پژوهش، تأثیرپذیری انکارناشدنی خاقانی از ادب عربی و تسلط و شناخت او بر شاعران بنام و نویسندگان مشهور و مؤثر زبان عربی است. اشاره‌های فراوانی که خاقانی به برتری خود بر دیگر نویسندگان و شاعران عرب‌زبان دارد، از وقوف وی به پایگاه بلندی که در شعر و نثر داشته است، سرچشمه می‌گیرد و این اشارت‌ها نه از سر خودستایی اوست، نه از عقده حقارتی که خواسته‌اند بدان منسوبش کنند. ریشه‌شناسی شخصیت خاقانی در باب به‌کارگیری پربسامد نمادگونه‌های ادب عربی در آثارش، خود زمینه و گستره‌ای دیگر می‌طلبد و در همین موضوع مورد بحث (تأثیرپذیری شعر و نثر خاقانی) به‌خوبی از غنای زبان خاقانی که حاصل پیوند خوردن دو زبان فارسی و عربی است آگاه‌گشتیم و این پژوهش خود راه‌گشای توسعه تحقیقات دیگر در باب پیوندهای مشترک ادب فارسی و عربی است که ضرورت کاوش در متون ادبی را دوچندان می‌نمایاند و تعامل و همکاری بین‌رشته‌ای میان استادان و صاحب‌نظران زبان فارسی و عربی را می‌طلبد.

۲. در ادب فارسی یکی از زمینه‌هایی که پیوند دو زبان عربی و فارسی را به‌وضوح نشان می‌دهد، شعر و نثر خاقانی است و در بررسی این زمینه، این نکته را همواره باید در نظر داشت که این پیوند مانند دوزبانگی بسیاری دیگر از سخن‌وران فارسی، در به‌کارگیری واژگان عربی محدود نشده و اثرپذیری مضمونی شعر و نثر خاقانی از ادبای عربی در بسیاری از زمینه‌ها، چنان‌که بیان شد، پیش‌رو است. در شناسایی میزان تأثیرپذیری خاقانی از زبان عربی باید از یک منظر بر مجموعه‌ای از اصطلاحات طیبی، نجومی، حکمی، فلسفی و دینی (اسلام و مسیحیت) اشراف داشت و از سوی دیگر آثار مکتوب شاعران و نویسندگان عرب را در نظر داشت تا بتوان با احاطه بر این



دو حوزه پیوستگی و اثرپذیری شعر و نثر خاقانی از زبان عربی را نمایان کرد.

۴. پی‌نوشت‌ها

۱. زادسال خاقانی به درستی و روشنی دانسته نیست. فروزانفر (ر.ک: کتاب‌نامه) آن را (۵۲۰ ه.ق) دانسته است. معدن‌کن (ر.ک: کتاب‌نامه) سال (۵۱۲ ه.ق) را قریب به یقین دانسته است. اما کزازی گفته است: شاعر شروان در جای‌جای سروده‌هایش از زادن خود در سال پانصد هجرت یاد کرده است. اما چنان می‌نماید که خواسته است، عدد را درست بیاورد و از خورده‌ها چشم فروپوشد (کزازی، ۱۳۸۷: ۹):

چو من ناورد پانصد سال هجرت دروغی نیست ها! برهان من ها!
 (خاقانی، ۱۳۷۵: ۲۴)
۲. نام خاقانی، چنان‌که خود او در سروده‌هایش یاد کرده است، «بدیل» است.

بدل من آمدم اندر جهان سنایی را بدان دلیل پدر نام من بدیل نهاد
 (همان: ۸۵۰)

اما عده‌ای از زندگی‌نامه‌نویسان نام او را به نادرست، ابراهیم نوشته‌اند. این خطا از آنجا برآمده است که خاقانی در بیتی خود را به ابراهیم پیغمبر مانند کرده و چون پدر خود را در قصایدش آزر نام نهاده است، ارتباط خویشی ابراهیم (ع) با عمویش آزر سبب این تسامح شده است:

به خوان معنی آرایمی پدید آمد ز پشت آزر صنعت، علی نجار شروانی
 (همان: ۶۱۸)
۳. در تحلیل زندگانی خاقانی که خود زمینه‌ای فراخ‌تر می‌طلبد، روی به گزیده‌گویی آوردیم و در بیان اطلاعات احوال خاقانی به دلیل تشبُّت آرا، بیش‌تر به مقدمهٔ رخسار صبح که پژوهشی علمی در باب احوال او به‌شمار می‌آید، نظر داشته‌ایم (ر.ک: کتاب‌نامه).
۴. چون کار به کعبتین عشق افتاد شش پنج زنش حقایقی باید
 (همان: ۸۹۸)

ز در تو چند لافم که تو روزی از وفا به حقایقی نگفتی که سگ در منی
 (همان: ۱۰۶۹)
۵. «مگر ناظم این تحفه، حسَن‌العجم الخاقانی الحقایقی وقتی خدمت این سلطان دریافت؛ به حلت این شحنه برسید... و گفت: اراک الله ای خاقانی! حیاک الله ای حقایقی! ایدک الله ای حسَن‌العجم!» (خاقانی، ۱۳۸۵: ۶ و ۵).

۶. در سبک‌شناسی شمیسا از سبک ادبی که در شمال‌غربی ایران شکل گرفت با عنوان سبک آذربایجانی یاد شده است. این نام‌گذاری نسبتاً جدید به شمار می‌رود و اگرچه مصطلح شده است، ولی دقیق نیست (شمیسا، ۱۳۸۲: ۱۸۶).

۷. برای آگاهی بیشتر تر.ک. مقدمه قصیده فنی و تصویرآفرینی در شعر خاقانی ص ۱۰.

8. Bilingualism

۹. لئونارد بلومفیلد (L. Bloomfield)، روان‌شناس، زبان‌شناس و معناشناس معروف آمریکایی (سده بیستم میلادی) در سال‌های ۱۹۴۰ تا ۱۹۵۹ میلادی از مکتب زبان‌شناسی توصیفی یا ساختاری دفاع کرد. او مکتب روان‌شناسی رفتارگرا (Behaviorism) را بنیان گذاشت (ساغروانیان، ۱۳۶۹: ۴۰۵، ۴۴۱، ۴۴۲ و ۵۰۸).

۱۰. دیبولد (Diebold)، (همان: ۲۰۲).

۱۱. فرانسیس مه‌کی (F. Mackey)، از نظریه‌پردازان دوزبانگی و زبان‌آموزی و روش‌شناسی است. او برای نخستین بار اصطلاح ارزش بافتی‌واژه را به کار برده است (همان: ۲۰۲، ۲۱۱، ۲۲۴، ۵۱۹، ۵۲۱).

۱۲. فیشمن (G. Fishman)، زبان‌شناس و از نظریه‌پردازان برنامه‌ریزی زبانی است (همان: ۱۳۲-۲۰۲).

۱۳. نمونه‌های دیگر از کاربرد نام حستان در شعر خاقانی که همه در محور برترانگاری و مفاخره است (ر.ک: خاقانی، ۱۳۷۴: ۱۳۲، ۲۵۰، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۱۶، ۳۴۷، ۳۶۳، ۴۱۵، ۸۷۵، ۹۲۴ و ۹۳۱).

۱۴. دیگر نمونه‌ها (خاقانی، ۱۳۷۴: ۱۷، ۵۶ و ۱۸۲).

۱۵. محمود انوار نیز کتابی در باب ترجمه و تحلیل ایوان مداین بحتری تألیف کرده‌اند و در آن اشاراتی به تشابه مضمونی ایوان مدائن خاقانی و بحتری داشته‌اند (ر.ک: کتاب‌نامه).

۱۶. برخی از این منابع عبارت‌اند از: «کفوات‌الوفیات» لمحمدبن‌شاکرالکتبی، «واعلام‌النبلاء فی تاریخ

حلب‌الشهباء» للشیخ احمد راغب الطباخ، «معجم‌البلدان» لیاقوت حموی فی‌ماده حلب، «نهاية‌الارب»

للنويری فی‌الاجزاء ۱۱، ۱۰، ۹، کتب‌التعالی: یتیمه‌الدهر، بردالاکباد، ثمارالقلوب فی‌المضائف و

المنسوب، خاص‌الخاص، اللطائف و الضرائف، المنتحل و ... (البستانی، ۱۹۹۸: ۲۱۸).

۵. منابع

- ابن‌خلکان، أحمد. (بی‌تا). *وفیات‌الأعیان و‌إنباء‌أبناء‌الزّمان*. طبعه‌الاول. مصر: مکتبه‌النهضة‌المصریّه.
- احمدسلطانی، منیره. (۱۳۷۰). *قصیده فنی و تصویرآفرینی در شعر خاقانی*. تهران:



کیهان.

- افضل‌الدین، علی بن عثمان. (۱۳۸۴). *دیوان خاقانی شروانی*. به اهتمام بدیع‌الزمان فروزانفر. چ ۳. تهران: نگاه.
- ----- (۱۳۷۵). *دیوان خاقانی شروانی*. به تصحیح میرجلال‌الدین کزازی. چ ۱. تهران: مرکز.
- ----- (۱۳۷۴). *دیوان خاقانی شروانی*. به تصحیح سیدضیاءالدین سجادی. چ ۵. تهران: زوآر.
- ----- (۱۳۶۲). *منشآت خاقانی*. به تصحیح محمد روشن. چ ۲. تهران: فرزاد.
- ----- (۱۳۸۵). *تحفة العراقین*. به اهتمام یحیی قریب. چ ۳. تهران: میراث مکتوب.
- انوار، سید امیر محمود. (۱۳۸۳). *ایوان مداین از دیدگاه دو شاعر نامی تازی و پارسی بحتری و خاقانی*. چ ۱. تهران: دانشگاه تهران.
- ایران‌منش، مریم. (۱۳۸۹). «قصاید مدحی خاقانی». *نشریه ادب و زبان دانشگاه شهید باهنر کرمان*. ش ۲۷، پ ۲۴، صص ۱-۱۸.
- البستانی، فؤاد أفرام. (۱۹۹۸). *المجانى الحديثة، الطبعة الرابعة*. قم: ذوی‌القربی.
- براهنی، رضا. (۱۳۸۰). *طلا در مس*. چ ۱. تهران: زریاب.
- توحیدیان، رجب. (۱۳۸۴). «تمثیل در قصاید خاقانی»، *مجله حافظ*. ش ۲۳، صص ۶۳-۶۶.
- دشتی، علی. (۱۳۸۱). *خاقانی شاعری دیر آشنا*. چ ۳. تهران: امیرکبیر.
- دودیپوتا، عمر محمد. (۱۳۸۲). *تأثیر شعر عربی بر تکامل شعر فارسی*. ترجمه سیروس شمیسا. چ ۱. تهران: صدای معاصر.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). *لغت‌نامه*. چ ۲. تهران: مؤسسه چاپ و انتشار لغت‌نامه دهخدا.
- الزرکی، خیرالدین. (۲۰۰۷). *الأعلام*. ج ۸. الطبعة السابعة العشرة. بیروت: دارالعلم ملایین.
- ساغروانیان، جلیل. (۱۳۶۹). *فرهنگ اصطلاحات زبان‌شناسی*. چ ۱. مشهد: نما.
- شفیعی‌کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۹). *صورخیال در شعر فارسی*. چ ۷. تهران: آگاه.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۲). *سبک‌شناسی شعر*. چ ۹. تهران: فردوس.
- علیزاده، جمشید. (۱۳۷۸). *ساغری در میان سنکستان (زندگی، اندیشه و شعر خاقانی*

- مجموعه مقالات). چ ۱. تهران: مرکز.
- الفاخوری، حنا. (۱۳۸۶). *تاریخ ادبیات زبان عربی (از عصر جاهلی تا قرن حاضر)*. ترجمه عبدالمحمد آیتی. چ ۷. تهران: توس.
 - فضیلت، محمود. (۱۳۸۸). «نگاهی به دوزبانگی در واژه‌های مرکب خاقانی». *مجله بوستان ادب دانشگاه شیراز*. ش ۱، (پ ۵۵/۱)، صص ۱۶۱-۱۷۲.
 - کرمی، محمدحسین. (۱۳۸۹). «خاقانی، معمار زبان و خیال». *مجله فنون ادبی دانشگاه اصفهان*. س ۲، ش ۱، صص ۱-۱۶.
 - _____ . (۱۳۸۷). «همگونی و ناهمگونی فخر به فضایل اخلاقی در دیوان ابی‌الطیب متنبی و افضل‌الدین خاقانی». *مجله ادب و زبان (نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی کرمان)*. ش ۲۴، (پ ۲۱)، صص ۱۴۵-۱۷۵.
 - کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۸۷). *رخسار صبح*. چ ۵. تهران: مرکز.
 - کوهستانیان، آرمان. (۱۳۹۰). «تازی‌سروده‌های خاقانی». *پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی*. استاد راهنما: احمد خواجه‌ایم. دانشگاه حکیم سبزواری.
 - محسنی‌نیا، ناصر و سید امیر جهادی. (۱۳۸۹). «مدایح نبوی کعب‌بن‌زهیر و خاقانی شروانی». *لسان مبین (دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه امام خمینی (ره) قزوین)*. س ۱، ش ۲، صص ۱۷۱-۱۹۵.
 - محمدی، محمد. (۱۳۳۵). *آداب اللغة العربیة و تاریخ‌ها*. چ ۱. تهران: دانشگاه تهران.
 - مدرّسی، میرزا محمدعلی. (۱۳۶۴). *ریحانة الادب*. چ ۲. تهران: دانشگاه تهران.
 - مصاحب، غلامحسین. (۱۳۷۴). *دایرةالمعارف فارسی*. جلد ۳. تهران: فرانکلین.
 - مصطفوی‌نیا، محمد رضی و مهدی جباری دانالویی. (۱۳۸۸). «مقایسه عناصر بلاغی-استعاره- در حبسیات خاقانی و ابوفراس». *مطالعات ادبیات تطبیقی (دانشگاه آزاد واحد جیرفت)*. س ۳، ش ۱۰، صص ۲۱۹-۲۴۲.
 - معدن‌کن، معصومه. (۱۳۸۵). *بزم دیرینه عروس*. چ ۹. تهران: مرکز.